

Paradigmatic Contraction and Expansion in the Epistemology of Political Science in Iran

Vahid Zolfaghari

PhD., in Comparative Politics and Instructor in Munich- Germany and Post-doc Researcher.
zolfaghari.vahid@gmail.com

Abstract

The purpose of the present study is to review paradigmatic contraction and expansion in the epistemology of political science in Iran. The method of study was descriptive-analytic and the results showed that, on the one hand, non-politicization of political science in Iran, lack of connection with the policy-making domain and the political system, and on the other hand, paradox and mere apoliticism, lack of scientific outlook on the essence of political science, dominant nature of power, lack of transparency of the principles of politics in Iran have made Iran's political science not accountable to the social realities. Existential, epistemic, and methodological contraction of political science in Iran prevented it to become a policy-making and planning science for those in power and the main directors of the book of politics.

Keywords: Epistemic Contraction, Political Science, Scientific Gap, Politics, Iran.

¹ Received: ۲۰۲۰/۱۱/۲۳ Revision: ۲۰۲۰/۱۲/۲۸ Accepted: ۲۰۲۱/۰۱/۱۴

**© the authors

قبض و بسط پارادایمیک در معرفت‌شناسی علم سیاست در ایران

وحید ذوالفقاری

دکتری، سیاست تطبیقی و مدرس دانشگاه در مونیخ آلمان و پژوهشگر دوره پسادکتری. zolfaghari.vahid@gmail.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی قبض و بسط پارادایمیک در معرفت‌شناسی علم سیاست در ایران است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج نشان داد که سیاستی نبودن علوم سیاسی در ایران، عدم ارتباط با حوزه سیاست‌گذاری و نداشتن پیوند با پیکره نظام سیاسی از یک سو و تناقض و سیاست‌زدگی محض، فقدان نگاه علمی به ماهیت علوم سیاسی، ماهیت استعلایی قدرت و عدم شفافیت مبانی علم سیاست در ایران از سوی دیگر، منجر به عدم پاسخ‌گویی علم سیاست ایران به واقعیات اجتماعی شده است. قبض وجودی، معرفتی و روشی علوم سیاسی در ایران باعث شد تا به یک علم سیاست‌گذار و برنامه‌ریز برای اصحاب قدرت و کارگردانان اصلی صحیفه سیاست بدل نشود.

کلیدواژه‌ها: قبض معرفتی، علوم سیاسی، شکاف علمی، علم سیاستی، ایران.

^۱ تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۳ تاریخ اصلاح: ۱۳۹۹/۱۰/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۵

مقدمه

عصر کنونی تحولات جهانی به عنوان عصر علم تلقی می‌شود. در چنین بستری، علوم سیاسی هم متأثر از تغییر و تحولات شتابنده جهانی است. دغدغه متمایز علوم سیاسی، فرآیندهای سیاسی است و باور به تأثیرناپذیری دولت و قواعد ملی از سرعت شتابنده تحولات جهانی، نوعی ساده‌انگاری و تقلیل‌گرایی شناختی است. دراصل علوم اجتماعی به‌طور عام و علوم سیاسی به‌طور خاص بخش مهمی از جوامع مدرن هستند که نقش به‌سزایی در مطالعات ملی و بین‌المللی ایفا می‌کنند. هدف اصلی علمای اجتماعی در قرن نوزدهم، شناسایی بنیادی‌ترین دغدغه‌های بشری، فهم نیروهای محرک جوامع انسانی و آسیب‌شناسی اجتماعی بوده است. در عصر روشنگری، نیاز به فهم، تبیین و پیش‌بینی چالش‌های طبیعی و انسانی، اهمیت علوم اجتماعی را برجسته ساخته است. بدین ترتیب، علوم اجتماعی از این دوره به بعد به جایگاه بی‌بدیلی دست یافت. در قرن بیستم، علوم اجتماعی موقعیت خودش را تحکیم بخشید و رشته‌های نوینی به‌همراه دپارتمان‌های آکادمیک تأسیس شدند. در نیمکره غربی به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، علوم اجتماعی ابزارهای طراحی سیاستی را تمهید کرد که به‌عنوان بخشی از فرایند تحلیل سیاسی درآمد است. این در حالی است که علوم اجتماعی در بلوک شرق در خدمت رژیم‌های مستقر درآمد. درواقع، ظرفیت مهندسی اجتماعی جهت مدیریت چالش‌های گوناگون جوامع مدرن منجر به تقویت مفهوم علوم اجتماعی به‌عنوان یک علم حل‌المسائلی، عمل‌گرا و حقیقت‌یاب شده است. بر اساس چنین پیشینه‌ای، تأسیس رشته علوم سیاسی در ایران متأثر از تحولات سیاسی-اجتماعی درونی و بیرونی بوده است. با تأسیس دارالفنون در سال ۱۸۵۱، تلاش برای آموزش و استخدام دیپلمات‌ها و کاهش هزینه‌های اعزام دانشجویان به خارج از یک‌سو و نهضت تنباکو و انقلاب مشروطه ازسوی دیگر به‌عنوان پیش‌شرط‌های اصلی ظهور علوم سیاسی در ایران بوده است. درواقع، از منظر روندپژوهی، علوم سیاسی در ایران از دوره‌های گوناگونی عبور کرد که هر دوره بر اساس اقتضائات خاص خود به تعریف، تحلیل و تبیین علوم سیاسی پرداخته‌اند.

➤ دوره اول) از تأسیس مدرسه علوم سیاسی تا تأسیس دانشگاه تهران.

➤ دوره دوم) از تأسیس دانشگاه تهران تا دهه ۱۳۴۰.

➤ دوره سوم) از دهه ۴۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی و انقلاب فرهنگی.

➤ دوره چهارم) از انقلاب فرهنگی تا به‌امروز.

گشت و بازگشت درونزا و برونزای علوم سیاسی در ایران منجر به ناموازنه شدید عرضه و تقاضا بین سیاست‌شناسان و سیاست‌گذاران شد. بدین معنا که تأکید بر رویکرد اروپایی و حقوقی در سال‌های آغازین تأسیس علوم سیاسی منجر به غفلت از ابعاد عینی و واقعی سیاست شده است. پیرو آن، تمرکز محض رویکرد آمریکایی بر روش‌شناسی کمی و آماری منجر به غفلت از وجوه درونی و معنایی جامعه ایران گردید. با وقوع انقلاب اسلامی و اتخاذ رویکرد نفی‌انگار و تک‌ساحت، علوم سیاسی به رشته‌ای مطرود و غربی بدل شد. درنهایت، به‌دنبال انقلاب فرهنگی و تأکید بر رویکرد ایرانی-اسلامی، دورانی از آشوب و نظمریزی روش‌شناختی و معرفت‌شناختی ظهور یافته است که تا به امروز هم ادامه دارد (حقیقت، ۱۳۹۱، ص ۵۳).

حال با تأمل و مذاقه در ادبیات بالا، پژوهش جاری درصدد تحلیل چرایی فقدان نگاه انباشتی و هم‌افزا در علوم سیاسی ایران و کج‌کارکردی و ناکارکردی آن است. در پاسخ، پژوهش جاری دلایل ناکارکردی علوم سیاسی در ایران را در سه سطح خرد (آکادمیک)، میانی (تئوریسین‌ها و سیاست‌ورزان) و کلان (سیستم سیاسی) به بحث می‌گذارد. در واقع، فقدان نگاه انباشتی و هم‌افزا از یک سو و نبود یک رویکرد فراگیر و علمی از سوی دیگر به‌عنوان فرضیه اصلی پژوهش جاری است. بنابراین، با استفاده از روش‌شناسی تحوُّلی و تطبیقی به آزمون فرضیه اصلی پرداخته می‌شود.

هدف پژوهش

هدف اصلی پژوهش حاضر، تلاش برای شناخت آسیب‌ها و چالش‌های علم سیاسی در ایران است. قبض معرفتی و بسط آشوب از یک سو و رقابت و کشمکش میان اصحاب قدرت و جناح‌های سیاسی از سوی دیگر باعث قیام سیاست علیه خود و ظهور سیاست علیه سیاست در ایران شده است. در واقع، سیاست به‌مثابه علم مدیریت چالش‌ها و مشکلات، بیش از این‌که به‌مثابه یک ضرورتی عمل‌گرا و حل‌المسائلی جهت تأمین منافع ملی باشد، به ابزاری برای تخطئه سیاسی و تأمین منافع جناحی در ایران بدل شد. در این وضعیت، شناخت آسیب‌ها و چالش‌های علوم سیاسی در ایران به‌عنوان هدف اصلی پژوهش جاری، می‌تواند کمکی به اصحاب قدرت سیاسی، دانشگاهیان و حتی سیاست‌گذاران جهت مدیریت سیاسی بهینه باشد.

سوال پژوهش

پژوهش جاری با الهام نوع سیاست‌ورزی و حکمرانی سیاسی در ایران از یک سو و مناسبات بین تحولات سیاسی-اجتماعی و دانش سیاسی از سوی دیگر، در تلاش برای پاسخ به این پرسش است که چرا علوم سیاسی در ایران نازا و

کج کارکرد است؟ به بیان دیگر، با مطالعه وضعیت سیاست‌ورزی در ایران و تحلیل مطالعات و دانش سیاسی، چرایی شکاف بین دانش سیاسی و تحولات سیاسی-اجتماعی به‌عنوان اهتمام اصلی نوشته جاری است. طبق ایده اصلی مقاله، سیاستی نبودن علوم سیاسی در ایران، عدم ارتباط با حوزه سیاست‌گذاری و نداشتن پیوند با پیکره نظام سیاسی از یک‌سو و ارزش‌بارگی، تناقض و سیاست‌زدگی محض، فقدان نگاه علمی به ماهیت علوم سیاسی، ماهیت استعلایی قدرت و عدم شفافیت مبانی علم سیاست در ایران از سوی دیگر منجر به عدم پاسخگویی علم سیاست ایران به واقعیات اجتماعی شده است.

روش‌شناسی پژوهش

تکاپوی روشمند پژوهش جاری جهت تجهیز شناختی از وضعیت علوم سیاسی در ایران، کتاب‌شناختی و تحلیلی است. پژوهش جاری با تلاش برای دسته‌بندی چالش‌های علم سیاست در ایران، درصدد تحلیل پیوند بین علوم سیاسی و تحولات جاری سیاسی-اجتماعی است. نگارنده پژوهش حاضر با مطالعه تحقیقات موجود در این حوزه و تحلیل وضعیت سیاست و تحولات سیاسی در ایران، نشان می‌دهد که جدایی بین علوم سیاسی و واقعیات سیاسی از یک‌سو و نازایی علم سیاست در ایران از سوی دیگر مولود چالش‌های گوناگون در سطوح خُرد، میانی و کلان است. براساس این گونه‌بندی، هر سطح تحلیل حامل چالش‌های گوناگونی برای علوم سیاسی است که غفلت از آنها، باعث کج‌کارکردی علم سیاست و غلبه قرائت ایدئولوژیک و غیرعلمی در میان سیاست‌گذاران و سیاستمداران شد.

نوآوری پژوهش

برخلاف مطالعات و تحقیقات موجود، تلاش برای دسته‌بندی چالش‌های علوم سیاسی در سطوح سه‌گانه خُرد، میانی و کلان از یک‌سو و نسبت‌سنجی آنها از سوی دیگر به‌عنوان نوآوری اصلی پژوهش جاری است. به بیان دیگر، ادبیات موجود در این حیطه با رویه تک‌ساحتی و اغلب ایدئولوژیک، تنها به شناخت چالش‌های موجود در یک سطح تحلیل می‌پردازند، حال آنکه غفلت از دیگر سطوح تحلیل و نسبت‌سنجی آنها به‌عنوان خلاء اصلی در ادبیات پژوهش است. به این ترتیب، پژوهش جاری در تلاش برای فهم چالش‌های علم سیاست در سطح آکادمیک و در میان سیاست‌شناسان - نظریه‌پردازان و نظام سیاسی - صاحبان قدرت است. در بیان دیگر، این پژوهش با تلاش برای شناخت چالش‌های اصلی در هریک از سطوح سه‌گانه، اهتمام وافر برای آسیب‌شناسی وضعیت علم سیاست در ایران می‌کند.

چارچوب نظری

مطالعه تاریخ علوم سیاسی به‌عنوان یک رشته یا موضوع در علوم اجتماعی، پرسش‌های تئوریک و روش‌شناختی در خصوص چستی تفاسیر درست جهت فهم پایداری و ناپایداری فعالیت‌های روشنفکری و نهادی به وجود آورد. اگرچه علوم سیاسی به‌عنوان یک رشته آکادمیک بیش از نیم قرن در بسیاری از کشورها وجود دارد، اما مطالعات اندکی از ظهور، توسعه و وضعیت موجود آن صورت گرفت. بر اساس برخی مطالعات، تحوّل رشته علوم سیاسی در اروپای غربی از سه مرحله تاریخی گذار کرد. (الف) دوره اول، عصر مشروعیت‌یابی؛ براین اساس، کشمکش برای دستیابی به مشروعیت و نهادینگی نسبی به وجود آمده است. (ب) دوره دوم، عصر نهادینگی جامع؛ در این دوره، ساختارهای حرفه‌ای، خودمختار و دپارتمانی به همراه انجمن‌های حرفه‌ای و مجلات تأسیس شدند. (ج) دوره سوم، عصر انطباق سیاسی عملی؛ در این دوره، تلاش‌های فراوانی برای پیوند علوم سیاسی و سیاست‌های عمومی انجام گرفته است (Stein, ۱۹۹۵, p.۱۷۰). از منظر روش‌شناختی هم تاریخ مطالعه علم سیاست از دوره‌های گوناگونی عبور کرده است.

- از دوران کلاسیک تا سال ۱۸۵۰ که روش‌های قیاسی مسلط بوده است.
- از سال ۱۸۵۰ تا سال ۱۹۰۰ که با روش‌های تاریخی و تطبیقی همراه بوده است.
- از سال ۱۹۰۰ تا زمان روش‌های نوین و مهمی مانند مشاهده، پیمایش و اندازه‌گیری.
- از سال ۱۹۲۰ که روش‌هایی مانند مشاهده، پیمایش و اندازه‌گیری به همراه رویکرد روان‌شناختی و علمی مسلط بوده است (Merriam, ۱۹۷۰, p.۱۳۲).

علوم سیاسی در عصر پساجنگ دوم جهانی در اروپا رشد یافته است. طبق این تحوّل، گذار از سیستم اتوکراتیک به سیستم دموکراتیک به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پیش‌شرط‌های توسعه علوم سیاسی پنداشته می‌شود. در بیان دیگر، علوم سیاسی بر طبق جامعه سیاسی تبیین می‌شود. بدین ترتیب، توسعه دموکراسی نمایندگی بعد از جنگ دوم جهانی بستر مناسبی برای تأسیس علوم سیاسی به‌عنوان یک رشته آکادمیک فراهم کرد. با فروپاشی رژیم کمونیستی در اروپای شرقی و مرکزی، بستر سیاسی شایسته‌ای به وجود آمد که شرایط لازم برای رشد علوم سیاسی را تمهید کرد. در عصر جدید، علوم سیاسی با نهادگرایی نوینی همراه شد که در مقابل علوم سیاسی کلاسیک قرار گرفت. نهادگرایی انتخاب عقلانی، نهادگرایی تاریخی و نهادگرایی جامعه‌شناختی به‌عنوان اصلی‌ترین رهیافت‌های علوم سیاسی نوین است. این رهیافت‌ها

در برابر علوم سیاسی رفتاری قرار می‌گیرند که به‌عنوان منطق مسلط دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بوده است. نهادگرایی نوین بر نقش نهادها در تعیین پیامدها و نتایج سیاسی-اجتماعی تأکید می‌کند و چهره نوینی از جهان سیاست ارائه می‌دهند. طبق این تحول پارادایمی، مطالعه علوم سیاسی در عصر جدید استلزام توجه به سه رویکرد و روش سنتی، رفتاری و پسارفتاری را ایجاب می‌کند.

الف) رهیافت «سنتی» با داشتن نگرش حقوقی، تاریخی و نهادی نسبت به سیاست، به شکل توصیفی و موردی به مطالعه نهادهای رسمی و حکومتی می‌پردازد. علاوه‌برآن، قرائت توصیفی، تاریخی و حقوقی به سیاست منجر به رشد نگاه تجویزی به آن شد.

ب) رویکرد «رفتاری» با خوانش تجربی به مطالعه سیاست می‌پردازد. کمی‌نگری و قرائت غیرارزشی از موضوعات سیاسی باعث می‌شود تا در فهم موضوعات به چارچوب‌های تحلیلی توجه کند.

پ) رویکرد «پسارفتاری» در مطالعه علم سیاست به‌مثابه اندماجی از دو رویکرد سنتی و رفتاری به‌صورت ترکیبی به واقعیت‌ها -ارزش‌ها و قانونمندی‌ها- بی‌قاعدگی‌های پدیده‌های سیاسی می‌پردازد. علاوه‌برآن، روش‌شناسی تلفیقی این رویکرد باعث می‌شود تا بر وجوه کمی-کیفی، توصیفی-تحلیلی و عینی-ذهنی موضوعات توجه نماید.

بر اساس این تقسیم‌بندی، سه پارادایم پیش‌اعلمی، علمی و پس‌اعلمی در مطالعه سیاست به وجود می‌آید که متناظر با روش‌شناسی سنتی، رفتاری و پسارفتاری است. نگرش‌های تاریخی، قانونی و نهادی به‌عنوان اصلی‌ترین ویژگی‌های پارادایم پیش‌اعلمی به حساب می‌آیند. بر اساس این پارادایم، تاریخ امروز، سیاست دیروز فرض می‌شود و نیز رویدادهای سیاسی و بین‌المللی در تاریخ پیگیری می‌شوند. همچنین، در این پارادایم مطالعه قانون و نظام‌های حقوقی در سیاست و روابط بین‌الملل، راه مطالعه پدیده‌های سیاسی محسوب می‌شوند. اما پارادایم علمی درصدد کشف علّت‌ها یا همبستگی‌ها میان پدیده‌های سیاسی است. تبیین علمی به روابط میان متغیرها می‌پردازد و پس از آن، روابط علی یا میزان همبستگی و ارتباط میان متغیر وابسته با یک یا چند متغیر مستقل را مورد آزمون قرار می‌دهد. پارادایم پس‌اعلمی محصول گفت‌وگوی دو پارادایم بالا است که تمام ویژگی‌های هر دو پارادایم پیشین را با هم دارد (چیلکوت، ۱۳۷۷: ص ۵۲۴).

براساس این گونه‌بندی پارادایمی، سیاست‌گذاران اغلب با چالش‌های بسیاری در پیوند بین برنامه^۱ و سیاست^۲ مواجه‌اند. تحقیقات و مطالعات آکادمیک درخصوص سیاست عمومی، اغلب استدلال‌های سیاستی را منفک از تحلیل سیاسی

^۱. Policy
^۲. Politics

می‌کنند. براین اساس، به دلیل نارضایتی گسترده از کارکرد حکومت‌های ملی، سیاست‌گذاری عمومی به‌عنوان یک رشته آکادمیک در دهه ۱۹۶۰ ظهور یافت. تلاش برای توسعه ملی به‌عنوان منطق وجودی پیوند بین سیاست‌گذاری و علوم سیاسی درآمد. بنابراین، علوم سیاسی همانند دیگر رشته‌های علوم اجتماعی در جستجوی واقعیت است. مهم‌ترین تفاوت علوم اقتصادی با علوم سیاسی این است که علوم اقتصادی با تحلیل کنش‌ها و اقدامات بر اساس منطق فردی، درصدد حداکثرسازی سود فردی است، اما علوم سیاسی با تمرکز بیشتر بر کنش جمعی، درصدد تحقق خیر عمومی است.

پارادایم‌های کلاسیک، انگیزه‌هایی برای تحقیق در علوم سیاسی از بعد از جنگ دوم جهانی به وجود آوردند. با این وجود، هیچ‌یک از پارادایم‌ها به آزمون‌های علمی نپرداخت. بدین ترتیب، پارادایم‌های نوین به‌جای روابط بین متغیرها، عملیاتی‌سازی مفاهیم تئوریک و یا مقایسه‌های سیستمی، بر مصادیق خاص تمرکز کردند. البته پارادایم مارکسی با وجود تأکید بر داده‌های تجربی، با فروپاشی شوروی و پارادایم داروین‌سوم اجتماعی با ظهور دولت رفاهی اهمیت خودشان را از دست دادند. اما تعمیم‌گرایی پارادایم رفتارگرایی با انتقادات پسارفتارگرایان مواجه شد. بر اساس پارادایم پسارفتارگرایی، بسترپروردی و زمینه‌مندی علوم منجر به بی‌اقبالیت به رفتارگرایی گردید که از موضوعات سیاسی روزمره غفلت می‌کرد. از منظر گفتمان ایستونی، پسارفتارگرایی باعث برافتادن پارادایم‌های روشی و علمی در علوم سیاسی شد. امروزه علوم سیاسی در شکاف بین تسخیر ایدئولوژیکی و مطالعات تجربی قرار دارد. علوم سیاسی نئورفتارگرا درصدد پیوند بین تئوری، تحقیق و سیاست است. به بیان دیگر، تحقیق بایستی به همبستگی سه متغیر «پارادایم»، «تحقیقات تجربی» و «کاربردهای سیاستی» بینجامد. درواقع، تئوری نئورفتارگرا با توسعه گفتمان رفتارگرایی در عرصه سیاستی، گفتمان پسارفتارگرایی را هم ارتقا می‌دهد. در بیان دیگر، هم ابعاد هنجاری و هم تجربی را توسعه می‌دهد (Haas, 2017, p.203).

هستی‌شناسی علوم سیاسی در ایران

سیاست‌شناسان عصر جدید، سیاست را با فعالیت‌های دولت مدرن همسان می‌دانند و علم سیاست را علم مطالعه دولت و قدرت سیاسی تلقی می‌کنند. طبق این قرائت، سیاست به‌عنوان یک عمل اجتماعی، نه یک مونولوگ، بلکه همیشه یک دیالوگ است. اما ناگفته پیداست که مطالعه سیاست در ایران اغلب با هسته سخت و غیرمنعطف شناخته می‌شود. درحالی‌که علم سیاست دارای دو هسته سخت و نرم است. درواقع، قرائت ارتدوکس از سیاست منجر به نادیده انگاشتن

پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های دیگر علم سیاست خواهد شد. تفاسیر بنیادگرایانه و رادیکال از یک سو و قرائت‌های ضدبنیادگرا از سوی دیگر منجر به تحلیل نادرست پدیده‌های سیاسی می‌شود.

بر اساس این دوگانه‌انگاری، قرائت‌های گوناگونی از سیاست در ایران وجود دارد که آن را در حلقه مفاهیم تراژیک و غیرمتعین قرار داده است. دسته‌ای از تعاریف با تأکید بر ابعاد غیراخلاقی و سودجوی سیاست، مخالف تشکیلات حیات متعارف سیاسی هستند. دسته دیگر سیاست را تلاش برای حل و فصل چالش‌ها از طریق مذاکره و گفتگو می‌دانند. دسته‌ای نیز سیاست را در کانون تمام فعالیت‌های زیستی و اجتماعی قرار می‌دهند. در نهایت، سیاست به‌عنوان علم تحلیل حکومت و اقتدار تلقی می‌شود. علم سیاست در ایران با سه موج متفاوت همراه بوده است که بر اساس منطق جانشین، پیوند انباشتی با یکدیگر نداشتند. موج اول، فرانسوی بوده است که قرائت حقوقی از دانش سیاست داشته است. این موج از زمان تأسیس مدرسه عالی علوم سیاسی رواج یافت. موج دوم، آمریکایی بوده است که علوم سیاسی را از منظر رفتارگرایی تحلیل می‌کرد. این موج از دهه ۱۳۴۰ ترویج یافت. موج سوم به‌عنوان موج اسلامی-ایرانی با تأکید بر شبه‌دانش سیاست و عدم پیوند با واقعیات محیطی، بر رویکرد بومی تأکید دارد. با تأسیس علوم سیاسی در ایران، رویکرد اروپایی و قرائت حقوقی-هنجاری از سیاست به‌عنوان روش مسلط، در صدد کاربردی‌سازی علوم سیاسی برآمد. به دنبال آن، رویکرد آمریکایی و آنگلوساکسونی به‌عنوان روش مسلط درآمد که متأثر از رهیافت جامعه‌شناختی، در صدد مطالعه پراگماتیک، آماری و کمی علوم سیاسی و موضوعات سیاسی بود. با وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و مسلط شدن منطق ایدئولوژیک، سیاست‌ستیزی و نفی‌انگاری به روش مسلط نظام و رهبران سیاسی در مطالعه علوم سیاسی درآمد که تا انقلاب فرهنگی به طول انجامید (باوی، ۱۳۷۷، ص ۲۹۲). به دنبال انقلاب فرهنگی، تاریخی‌گری به‌عنوان منطق مسلط ضمن تلاش برای اسلامی‌سازی، در صدد تکوین یک علم سیاست خودبنیاد برآمد.

تصویر شماره ۱. چرخش هستی‌شناختی علوم سیاسی در ایران (بر اساس سال)



چنین معرفتی توانایی تولید علوم سیاسی موکد و کارآمد را نخواهد داشت. در مقابل، برخی دیگر بر تقدّم و اولویت قدرت سیاسی بر دانش سیاسی تأکید می‌کنند (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۶، ص ۷۷). براین اساس، ساختار غیردموکراتیک قدرت در ایران منجر به تلاش جهت تولید دانش ویژه‌ای می‌شود که ضمن اقتدارگرایی، به مشروعیت قدرت خودشان بینجامد. چنین رهیافتی به‌عنوان عامل بازدارنده‌ای در برابر تولید دانش سیاسی واقعی می‌شود.

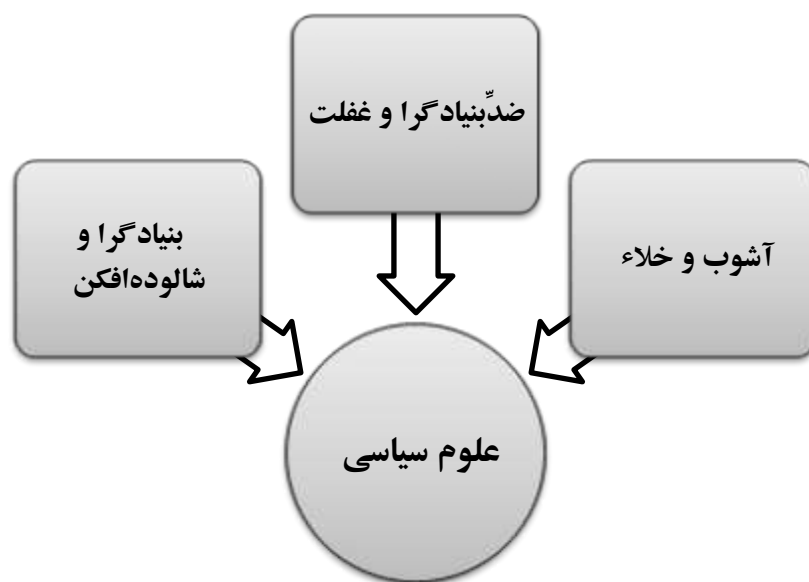
معرفت‌شناسی علوم سیاسی در ایران

یکی از واقعیات سیاست، تولید بازندگان و برندگان است. سیاست به‌عنوان یک تصمیم جمعی زمانی ظهور می‌یابد که اهداف فردی دست‌یافتنی نباشد. بنابراین، سیاست با تولید نارضایتی بر این مسئله تأکید می‌کند که هر مطالبه‌ای دست‌یافتنی نیست. بر اساس چنین فهمی، عده‌ای سیاست را نامشروع تلقی می‌کنند. اما در شرایطی که نارضایتی امکان بروز نداشته باشد، وضعیت موجود سیاسی نخواهد بود. از سوی دیگر، در سیاست آلترناتیوی وجود ندارد. بدین معنا که سیاست به مقابله با مسائلی می‌پردازد که دسترس‌پذیر نیستند. اما این فرضیه به‌معنای تغییرناپذیری نیست، بلکه سیاست تغییرپذیر است اما محوشدنی نیست. بدین ترتیب، اگر یک موضوع علوم سیاسی، مطلوب ناظران نباشد، نه علم بلکه سیاست است (Lupia, ۲۰۰۰, p.۸-۹). بنابراین، اهداف حرفه‌ای سیاست‌شناسان و سیاست‌مداران با هم متفاوت است. اما علوم سیاسی به‌عنوان روش نیل به مفروضاتی درخصوص سیاست یا رفتار سیاسی و شبکه‌ای از رفتارها است

که در منظومه شناختی کلاسیک در جستجوی حقیقت و دانش است. حال آنکه در گفتمان مدرن، سیاست‌شناسان در جستجوی حقیقتی هستند که دقیق و کلی باشد.

براساس این تحولات نظری در مطالعات علم سیاست، علوم سیاسی در ایران از دوره‌های گوناگونی عبور کرد که هریک از ادوار بر اساس اقتضائات محیطی و ایده‌آل‌های سامان‌بخش خود، آن را به قید تحلیل کشانید. اما فقدان پیوند بین علم و مطالعه سیاست و نبود دیالوگ بین سیاست‌شناسان و سیاست‌مداران از یک‌سو و فقدان نگاه انباشتی از سوی دیگر منجر به چالش معرفت‌شناختی علوم سیاسی در ایران شده است. چنین بحرانی ناشی از عدم تلقی سیاست به‌عنوان علم در ایران و فقدان پیوند با پیکره جامعه و نظام سیاسی است. باین وجود، علوم سیاسی در ایران با چرخش‌های معرفتی گوناگونی مواجه شد. این معرفت‌شناسی نسبی و حداقلی متأثر از روش‌شناسی‌های گوناگونی است که هریک از آنها به‌عنوان منطق مسلط ادوار گوناگون درآمدند.

بر اساس امواج معرفت‌شناختی، سه چرخش تاریخی در علوم سیاسی ایران تجربه شده است. دوره اول به‌عنوان عصر ضدبنیادگرایی و غفلت، با بی‌اعتنایی به دستاوردهای غرب، به نفی مطلق علم سیاست غربی دست زد. در این دوره، بیش از توجه به ابعاد سیاسی، وجوه حقوقی مورد توجه قرار داشت. این دوره، از زمان تأسیس مدرسه عالی علوم سیاسی شیوع یافت. در مقابل، در عصر بنیادگرایی، پذیرش مطلق دستاوردهای غرب و تأکید بر ماهیت استعلایی علوم سیاسی و ضرورت پیوند کامل با غرب به‌عنوان منطق شناختی هژمون درآمد. چنین موجی را به‌ویژه از دهه ۴۰ می‌توان در سیاست ایران ملاحظه کرد. در موج نهایی، انقلاب اسلامی ایران در برزخ بین دو موج پیشینی قرار گرفت که به‌عنوان عصر آشوب و بی‌سامانی علوم سیاسی تلقی می‌شود. در این دوره، پذیرش یا عدم پذیرش علوم سیاسی غربی، بومی‌سازی و اسلامی کردن علوم سیاسی و چگونگی مدیریت و برخورد با آن به‌عنوان یکی از مهم‌ترین چالش‌های آکادمیک و معرفت‌شناختی در ایران درآمده است.



تصویر ۲- چرخش معرفت‌شناختی علوم سیاسی در ایران

با انقلاب ۵۷ در ایران و چرخش نگاه‌ها به سوی علوم انسانی به‌طور عام و علوم سیاسی به‌طور خاص، مفهوم نوینی تولید شده است که با ذات علوم سیاسی هیچ پیوندی نداشت. بر اساس باور بومی‌گرایان و محافظه‌کاران سیاسی، علوم انسانی با به چالش کشیدن معرفت‌ماتریالیستی، رهیافت فراماتریالیستی و معنامحور را رواج داد که با تکیه بر مبانی انقلاب اسلامی، بایستی موردارزیابی مجدد قرار بگیرد (خرمشاد، ۱۳۸۶، ص ۲۶). درحالی‌که ذات علوم سیاسی، آسیب‌شناسی چالش‌های سیاسی-اجتماعی و مدیریت آنها و درنهایت تلاش برای حل‌وفصل منازعات است، نگاه بومی‌گرایان به علوم سیاسی، پراگماتیک و عمل‌گرایانه است. این نوع قرائت بومی‌گرایان در تضاد با خوانش فرآیندی علم سیاست قرار می‌گیرد.

علاوه‌برآن، برخلاف رویه جاری در میان سیاست‌شناسان و سیاست‌مداران، ماهیت علوم سیاسی بر مبانی سکولاریستی، تفکیک دین از سیاست، اقتصاد و حوزه عمومی صرف، استوار نیست بلکه با کاهش ماهیت استعلایی قدرت و تقدس‌زدایی از موضوعات سیاسی-اجتماعی و عرفی‌سازی مسائل جهت شناسایی آسیب‌ها و چالش‌ها، به مدیریت سیاسی و ارائه مکانیسم‌های حل‌وفصل چالش مبادرت می‌کند. این در حالی است که بومی‌گرایان با هویتی‌سازی و

حیثیتی کردن علوم سیاسی، درصدد پیوند آن با مبانی ارزشی و مقدس هستند (حقیقت، ۱۳۹۱، ص ۵۶-۶۲). در این پیوند، عدم درک صحیح و قابل اعتنا از ماهیت علوم سیاسی، منجر به اتخاذ رویکرد ناکارآمد و نازای بومی گردید. تلقی سکولاریسم، اومانیزم و عرفی‌گری به عنوان مبانی علم سیاست غرب، منجر به واکنشی ضدبنیادگرا و نفی‌انگار در میان بومی‌گرایان شده است که پایه‌های علوم سیاسی ایران را بر اساس مبانی ارزشی-ایدئولوژیک و اسلامی استوار ساختند (Azghandi, ۲۰۰۰, p.۱۵۴-۱۵۵).

در اردوگاه بومی‌گرایان، علوم سیاسی بیش از این‌که متأثر از مبانی معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی (مانند عدالت، آزادی، تساهل، دموکراسی و غیره) باشد، تحت‌تأثیر تفاسیر و قرائت‌های کارگزاران انقلاب قرار گرفت که هریک با منطق دگرگرای^۱ و بر اساس ایده‌آل‌های سامان‌بخش خود به تفسیر مبانی انقلاب اسلامی پرداختند. این در حالی است که روش‌شناسی و معرفت‌شناسی بومی‌گرایان هیچ پیوند و سنخیتی با ماهیت علوم سیاسی متعارف ندارد. حال آنکه علوم مختلف با تمرکز بر واقعیت‌های مختلف، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی گوناگونی را بازتاب می‌دهند. بدین ترتیب، علوم سیاسی در ایران ضمن مصرف‌گرایی و تکیه بر صنعت ترجمه، بازدهی چندانی نداشته است. از منظر تئوریک، سه رهیافت برای تبیین معرفت‌شناسی علوم سیاسی وجود دارد.

بر اساس رهیافت محیط^۲، با وجود مواجهه نظریه‌های سیاسی (علوم سیاسی) و هنجاری (ارزش‌های انقلاب اسلامی) با واقعیات هنجاری همساز، پرسش‌های مختلفی مطرح می‌شود. تئوری‌های هنجاری بر رفتار فردی و تئوری‌های سیاسی با تمرکز بر طرح‌های نهادی و سازمان اجتماعی، به تحلیل دلالت‌های معنایی پرسش‌های سیاسی می‌پردازند. به این صورت که چه نوع سازمان اجتماعی از سوی سودانگاران و آرمان‌گرایان ارائه می‌شود (Larmore, ۲۰۱۳, p.۲۸۰-۲۹۰). در مقابل، رهیافت ارزش‌هسته‌ای^۳ بر تفاوت واقعیات هنجاری تئوری‌های معنایی و سیاسی تأکید می‌کند. درحالی‌که تئوری‌های معنایی درصدد فهم چستی عدالت، درستی و خوبی هستند، تئوری‌های سیاسی در تلاش برای فهم مشروعیت، نظم و ثبات‌اند (Williams, ۲۰۰۵, p.۲۳). اما بر اساس رهیافت سطوح^۴، تئوری‌های سیاسی و معنایی با واقعیات هنجاری گوناگونی مواجه‌اند که هریک به سطوح هستی‌شناختی مختلفی تعلق دارند. بیش از تئوری معنایی، واقعیات‌های هنجاری تئوری سیاسی به سطوح بالاتر هستی‌شناسی تعلق دارند. واقعیات‌های سیاسی تئوری

^۱. Doctrinism

^۲. Domain View

^۳. Core- Value View

^۴. Levels View

هنجاری با دلالت‌های معنایی فهم‌پذیرند و واقعیت‌های رقیب سطح معنایی، واقعیت‌های مشابه در سطح سیاسی را تضعیف می‌کنند. در نتیجه، برخی پرسش‌های هنجاری در خصوص واقعیت‌های موجود در سطح معنایی، با ابهام و بی‌تکلیفی در سطح سیاسی روبه‌رو می‌شوند. بدین ترتیب، هستی‌شناسی سیاسی هنجاری بسیار ضعیف‌تر از هستی‌شناسی معنایی است (List & Valentini, ۲۰۱۷, p.۳). بر اساس این نوع خوانش هستی‌شناسانه و معرفتی، علوم سیاسی در ایران با آسیب‌های گسترده‌ای در سطوح مختلف مواجه است که هر یک از سطوح به بخشی از دلایل نازایی و ناکارایی علوم سیاسی در ایران می‌پردازد.



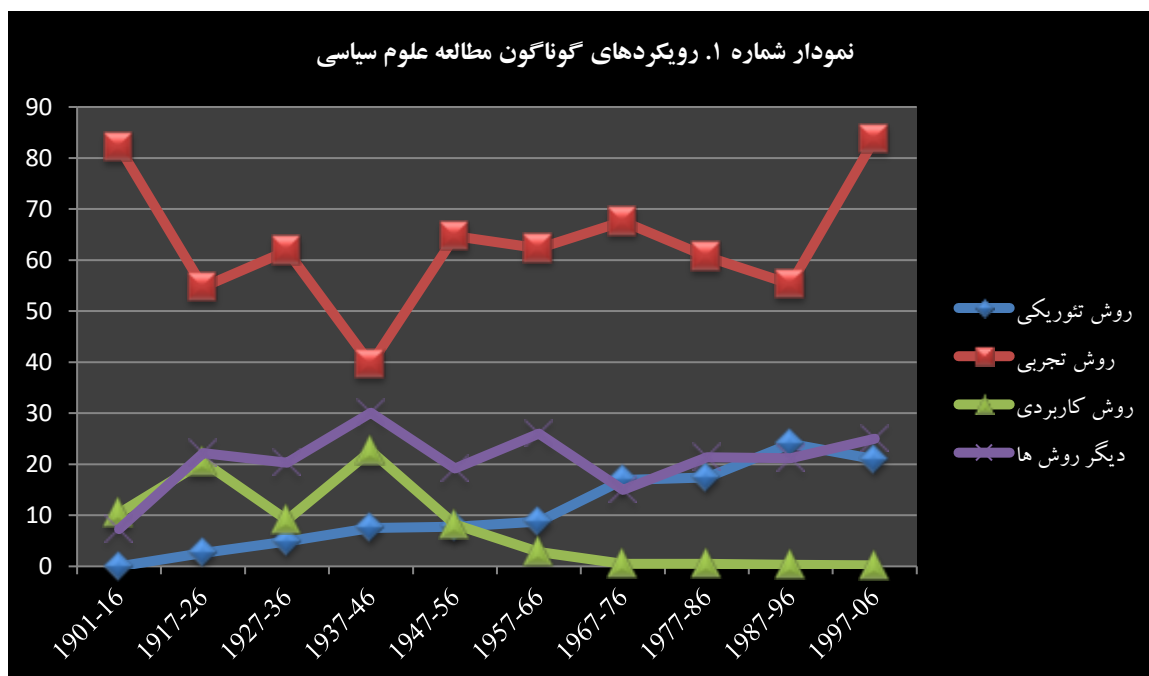
تصویر ۳- سطوح مختلف آسیب علوم سیاسی در ایران

چالش‌های سطح خرد علوم سیاسی در ایران

دراصل مطالعه علوم سیاسی نیازمند توجه به لایه‌های گوناگونی است که ضمن جهت‌دهی به موضوعات سیاسی، به‌عنوان یکی از اضلاع اصلی تحلیل تلقی می‌شوند. در بیان دیگر، شتابندگی، ظهور نیروهای مختلف اجتماعی دارای قدرت و تو و اثرگذار بر تحولات سیاسی به‌ویژه در طی سال‌های اخیر، نیازمند توجه به سطوح گوناگونی است. علوم سیاسی به‌عنوان یکی از موضوعات چالش‌برانگیز در طی سال‌های اخیر در ایران با تحولات گوناگونی مواجه شد. یکی از اصلی‌ترین چالش‌های علوم سیاسی در ایران، در سطح آکادمیک مطرح است.

مصرف‌گرایی و فقدان ذهنیت تولیدی

تحلیل موضوعات سیاسی بر اساس مکانیسم‌های شناختی عاریتی و عدم اندیشیدن و مطالعه بر اساس بسترها و شرایط جاری به‌عنوان یکی از چالش‌های علوم سیاسی در ایران است. به بیان دیگر، عدم اندیشه‌ورزی و استفاده از مطالب و تحلیل‌های دیگران، منجر به عدم بلاغت علوم سیاسی در ایران شده است (Azghandi, ۲۰۰۰, p.۱۵۴-۱۵۶). درحالی‌ماهیت علوم سیاسی، تحلیل و اندیشه‌ورزی است که لزوم توجه به مسائل و موضوعات جاری را ایجاب می‌کند. درواقع، سیالیت و پویایی علوم سیاسی نیازمند ذهن خلاق و اندیشه‌ورز است که بر اساس شناخت کامل از تحولات و دگردیسی‌های موجود به تحلیل سیاست می‌پردازد. همچنین، کاربرد گسترده روش‌های کتابخانه‌ای و عدم کاربرد روش‌های آماری و کمی در علوم سیاسی منجر به انفعال و مصرف‌گرایی محافل آکادمیک و دانشجویان شد. درحالی‌که علوم سیاسی در عصر جاری بیش از روش‌های توصیفی و تئوریک، بیشتر بر روش‌های کاربردی و آماری تمرکز دارند.



(Haas, ۲۰۱۷, p.۴)

آنارشسیسم روش شناختی

فقدان نگاه علمی به سیاست و عدم پیوند با پیکره نظام سیاسی، جامعه و تحولات سیاسی-اجتماعی منجر به سیاستی نبودن علوم سیاسی در ایران شد. در این شرایط، فضایی برای رشد و بلوغ علم سیاست به وجود نمی‌آید. همچنین، هیچ نوع رویکرد سیستمی در دانشگاه‌ها جهت مطالعه تحولات سیاسی وجود ندارد و هر یک بر اساس روش‌ها و نگرش‌های خودشان به تحلیل تحولات سیاسی می‌پردازند. در بیان دیگر، فقدان روش‌های سیستمی جهت مطالعه پدیده‌های سیاسی به‌عنوان یکی از آسیب‌های اصلی علوم سیاسی در ایران درآمد. ناسازگاری و عدم روشمندی در مطالعات سیاسی باعث شد تا علوم سیاسی تنها به نامی برای شاخه‌ای از دانسته‌ها و گفتمانی در میان گفتمان‌ها درآید. ازسوی دیگر، نگاه آمرانه و حاکمیتی به علوم سیاسی منجر به قبض معرفتی این رشته شد. در بیان دیگر، تلاش حاکمیت سیاسی برای تجویز روش‌های هنجاری-ایدئولوژیک و بی‌توجهی به روش‌های نوین تحلیل سیاسی منجر به ناکامی علوم سیاسی در ایران شد. آسیب‌های روش‌شناسانه مربوط به جامعه را می‌توان به تفکر تخیلی و سلیقه‌ای، ضعف در دستیابی به اجماع‌نظر، ضعف در برخورد با ابهام، ضعف در توجه به زمان، ضعف در مواجهه فکری و اصل ضعف در انتخاب میان کنترل اندیشه و مدیریت اندیشه (حقیقت، ۱۳۹۱، ص ۷۱؛ سریع‌القلم، ۱۳۸۹، ص ۸۷-۷۵) تقسیم‌بندی کرد. درحالی‌که علوم سیاسی مولد، استلزام دوری از ناسیونالیسم و آنارشسیسم روش‌شناختی را ایجاد می‌کند. تنش بین رویکردهای هنجاری و تجربی تا جایی رشد یافت که شکاف عمیقی بین جهت‌گیری‌های علمی و سیاسی، بیطرفی ارزشی-ایدئولوژیک و روش‌های آزمایشگاهی و واقعیت‌های بیرونی به وجود آورده است.

تهدیدات سطح میانی علوم سیاسی در ایران

این سطح تهدید به‌عنوان حلقه واسط تهدیدات سطح خرد و کلان است. سیاست‌شناسان و تئوریسین‌ها به‌عنوان اصلی‌ترین مولدان اندیشه با ناکامی‌ها و کسری‌های معرفتی و روشی گوناگونی مواجه‌اند که توجه به آن، یکی از اصلی‌ترین ضرورت‌های مطالعه علوم سیاسی در ایران تلقی می‌شود.

فقدان نگاه علمی به سیاست

فقدان نگاه علمی و منطقی از یک‌سو و درک ارزشی-ایدئولوژیک علوم سیاسی ازسوی دیگر منجر به بدفهمی و در نتیجه ناکارکردی علوم سیاسی در ایران شد. رشد رویکرد توصیفی و تجویزی و دوری از روش‌های نوین مطالعه سیاسی منجر به تأکید بر خاص‌گرایی موضوعی، هنجارگرایی و بی‌عملی شده است. بدین ترتیب، خاص‌گرایی موضوعی بدان

معناست که فارغ از توجه به تحولات منطقه‌ای و جهانی، سیاست‌شناسان ایران تنها با تمرکز بر ایران به تحلیل تحولات سیاسی می‌پردازند. از سوی دیگر، بر اساس شناسه هنجارگرایی، علوم سیاسی در ایران صبغه آرمان‌گرایانه و غیرواقعی دارد. علاوه بر آن، بر اساس منطق بی‌عملی، سیاست در ایران در خدمت ارزش‌های سیاسی قرار دارد. در حالی که علوم سیاسی کاربردی در صدد نیل به اهداف خاص با توجه به تحولات جاری است.

آنارشیسم معرفتی

با وجود واکنش تند به علوم سیاسی و تلاش برای بومی‌سازی علوم انسانی، هنوز تغییر چندانی در علوم سیاسی به وجود نیامد. این ناکامی ناشی از ضعف روشی و معرفتی در ایران است. بدین معنا که نه تنها برای بومی‌سازی علوم سیاسی هیچ نوع روش و شیوه نهادینه‌ای تولید نشد، بلکه هریک از مدعیان تنها بر اساس قرائت‌ها و شیوه‌های خودشان به چنین تغییری مبادرت کردند. از سوی دیگر، بی‌اعتنایی به ماهیت علوم سیاسی و تلاش برای بومی کردن ذات چنین علمی با ناکامی‌هایی گسترده‌ای روبه‌رو است. تحول علوم اجتماعی مدرن به‌ویژه علوم سیاسی از اروپا آغاز و سپس آمریکا به‌عنوان قطب اصلی علوم سیاسی تبدیل شده است. اما آیا چنین فرضیه‌ای به توجیه علوم سیاسی غربی و مقابله آن با علوم سیاسی غیرغربی یا ایرانی می‌انجامد؟ چنین فرضیه‌ای به دو دلیل ابهام‌آمیز است. از یک سو سطح قابل ملاحظه‌ای از تنوع و تکثر در علوم سیاسی در غرب را نادیده می‌گیرد. از سوی دیگر، چگونگی و چرایی تنوع در علوم سیاسی غیرغربی به‌ویژه ایرانی را هم مغفول می‌گذارد. تفکر سیاسی در ایران، دچار آفات روش‌شناسانه هم شده است. این بحران‌ها به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین مشخصات جوامع در حال‌گذار و آشفته، هنوز نتوانسته است پیوندی بین سرمایه‌های علمی خود و عصر آگاهی مدرن ایجاد کند. هر نوع قرائت در مورد علم بومی برآمده از نوعی سیاست هویتی و فرهنگی است و رویکردهای متفاوت در این مورد بیانگر داعیه‌های گوناگون برای هویت‌سازی و فرهنگ‌سازی است. با این وجود همیشه نمی‌توان این روابط هستی‌شناختی را که اغلب در قیاس ناخودآگاه علم صورت می‌بندند، مبنای تنظیم سیاست‌های علمی ناسنجیده قرار داد و همه هستی و سرنوشت علم را با دوگانه‌سازی‌های کاذب به امر هویتی و فرهنگی تقلیل داد.

اجماع‌گریزی معرفتی و تسلط رویکرد جزیره‌ای

یکی از تفاوت‌های دانش در جهان اول و سوم این است که دانشگاه‌های کشورهای دسته اول بر مطالعات بینارشته‌ای تأکید دارند. همچنین، از آن جایی که ماهیت علم را بینادهنی تلقی می‌کنند، بر کارهای گروهی تمرکز می‌کنند. طبق این

فهم، ظهور فرآیندهای جهانی شدن و گسترش فناوری‌های شناختی باعث شد تا توجه علوم به پیوند خود با دیگر علوم به یک ضرورت عمل‌گرایانه و دانش‌ورانه بدل شود. به‌طورمثال، سیاست با اقتصاد سیاسی، حقوق سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی و فلسفه سیاسی پیوند محکمی دارد. دراصل روش‌شناسی ماهیت بینارشته‌ای دارد و می‌تواند پُل ارتباطی همه علوم تلقی شود. هرمنوتیک تنها جوهر فلسفی ندارد و در رشته‌های دیگر همانند سیاست، حقوق و هنر نیز ریشه دوانده است. حال آنکه حوزه‌های دانش در ایران به‌مثابه جزیره‌های جدا از هم رشد می‌کنند (حقیقت، ۱۳۹۱، ص ۷۰). ازسوی دیگر، تلاش برای کاربرد گسترده رهیافت اسلامی در علوم سیاسی منجر به غفلت از رویکردهای بدیل جهت مطالعه تحولات سیاسی شده است. چنین روشی منجر به ضعف و کاهش قدرت بازتولیدی علوم سیاسی در ایران شد. این در حالی است که علوم سیاسی به‌عنوان نوعی پزشکی سیاسی با شناسایی آسیب‌ها، درصدد ارائه راه‌حل و مدیریت چالش‌های احتمالی است.

تهدیدات سطح کلان علوم سیاسی در ایران

در بررسی رشته علوم سیاسی به این واقعیت می‌رسیم که آسیب‌های این رشته به‌مثابه یک سیستم در سطوح مختلف رابطه معناداری با نظام سیاسی- اجتماعی آن جامعه دارند و تمامی اجزای آنها با یکدیگر در تعامل مستمر هستند. براین‌اساس، آسیب‌های علوم سیاسی در سطح کلان عبارتند از:

سیاستی نبودن علوم سیاسی

توسعه علمی به‌عنوان یکی از وجوه توسعه فراگیر و همه‌جانبه است. بومی‌سازی علوم سیاسی نمی‌تواند به‌طور آمرانه و حاکمیتی باشد، بلکه نیازمند پویایی و جوشش درونی اجتماعات علمی و آکادمیک است. دراصل مطالعه علمی سیاست، پاره‌ای جدانشدنی از رویکرد غیرارزشی به سیاست است. بین توسعه یک کشور و درجه همکاری اندیشمندان علوم انسانی با حاکمان و اصحاب قدرت ارتباط مستقیم وجود دارد. براساس چنین استدلالی، نطق‌های رؤسای جمهور و بیانیه‌های انتخاباتی احزاب سیاسی کشورهای مختلف توسط بسیاری از سیاست‌شناسان و جامعه‌شناسان تحلیل می‌شود (حقیقت، ۱۳۹۱، ص ۵۹).

فقدان نگاه سیستمی و انباشتی

دراصل نظام‌های سیاسی باید دارای برنامه‌های راهبردی باشند. در سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ جمهوری اسلامی ایران جایگاه علوم انسانی و علوم سیاسی مشخص نشده است. در هر جامعه تدوین راهبرد جامع برای دانش سیاسی ضروری است و

تمام صاحب‌منصبان با هر نوع گرایش سیاسی ملزم به اجرای آن هستند. بنابراین، جامعه ایران در سطوح کلان نیاز به سیاست انباشتی دارد.

ماهیت استعلایی قدرت و استغنا از علوم سیاسی

تأکید بر ماهیت استعلایی قدرت در ایران و نشان دادن سیاستمداران بر برج عاج انتزاعات منجر به بی‌نیازی به آسیب‌شناسی پدیده‌های اجتماعی و به دنبال آن، استخدام دانش‌های انسانی شده است. علوم انسانی به‌عنوان علم تمدن‌ساز به حساب می‌آید. تمام سیستم‌های سیاسی به دستاوردهای دانش سیاسی و متخصصان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل جهت حکمرانی و سیاست‌ورزی نیازمندند. یکی از دلایل غفلت دولت‌مردان از علم سیاست، چالش‌های معیشتی جامعه است. به همین دلیل نه تنها از پروژه‌های بنیادی و راهبردی برای نسل آینده باز می‌مانند، بلکه از تجارب و مشورت‌های متخصصان علم سیاست و روابط بین‌الملل هم بهره‌برداری نمی‌کنند. این‌گونه رویکردها می‌توانند در سطوح کلان بر منافع و مصالح ملی یک کشور آسیب جبران‌ناپذیری وارد کنند. از سوی دیگر، وجود نهادهای مدنی به‌عنوان یکی از مکانیسم‌های دموکراتیک‌سازی قدرت منجر به ثبات جامعه می‌شود. علوم انسانی به شکل عام، و علوم سیاسی به شکل خاص، نیازمند نهادهای مدنی خاص خود است تا ضمن تلطیف فشارها بر علوم سیاسی، بر توسعه و تحوّل چنین دانشی کمک شایانی کند.

نتیجه‌گیری

امروزه علوم سیاسی به‌عنوان یک رشته پویا است که در طی سال‌های اخیر، از منظر نظری و روشی با تغییرات بنیادی همراه شد. پرسش این است که آیا علوم سیاسی به‌عنوان یک علم است؟ در صورت درک علوم سیاسی به‌عنوان یک علم خاص، سه مشخصه علوم را در خودش دارد. در یک سطح، محققان با مشاهده، به مهندسی تغییرات در جهان واقعی و اندازه‌گیری موضوعات می‌پردازند. در سطح دوم، در جستجوی پیوند بین دو یا چند متغیر جهت تعمیم نتایجی هستند که به‌عنوان مکانیسم‌های پیش‌بینی آینده تلقی می‌شوند. در سطح سوم، تازمانی که محققان راهبردهای جامعی برای فهم تحولات سیاسی به‌کار نگیرند، هیچ دستاوردی به‌بار نخواهد آورد. این سه مشخصه به‌عنوان سه نوع علم کاربردی، تجربی و نظری است. پیشینه علوم سیاسی گواه گذار از گونه‌های مختلف علوم است. چشم‌انداز سیاسی پیش‌اعلمی با تأثیرپذیری از فلاسفه اخلاق، مبتنی بر رهیافت‌های نظری بود. اما با تغییرات سیاستی و تحوّل قوانین، به‌عنوان یک علم کاربردی تبدیل شدند.

براساس پژوهش جاری، علوم سیاسی در ایران از دوره‌های گوناگونی عبور کرده است. در آغاز، سیاست به‌مثابه یک سنت فلسفی-تجویزی (رویکرد اروپایی) بوده است که هدف اصلی آن، شناخت اصول جامعه انسانی بود. از اواخر سده نوزدهم، یک رویکرد علمی (رویکرد آمریکایی) جایگزین شد. چنین چرخشی با رد آشکار سنت فلسفی به‌مثابه موضوع متافیزیکی و بی‌معنا در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به اوج خود رسید. اما به تدریج چنین تمایلی روبه‌کاهش گذاشت و بر اهمیت ارزش‌های سیاسی و نظریه‌های هنجاری (رویکرد اسلامی) افزوده شد.

علوم سیاسی در ایران با چرخش‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی گوناگونی عبور کرده است. از منظر هستی‌شناختی، علوم سیاسی از الگوی اروپایی در سال‌های آغازین تأسیس علوم سیاسی تا دهه ۱۳۴۰ به سوی الگوی آمریکایی-آنگلوساکسونی تا انقلاب اسلامی گذار کرده است. به دنبال انقلاب اسلامی، سیاست‌ستیزی و نفی‌انگاری به‌عنوان الگوی مسلط درآمد. از دهه ۱۳۶۰ تا به امروز، علوم سیاسی با رویکرد اسلامی-ایرانی تعین می‌یابد. از منظر معرفت‌شناختی، علوم سیاسی با سه چرخش بنیادگرا، ضدبنیادگرا و آشوب همراه شده است. از منظر روش‌شناسی هم از روش حقوقی-تجویزی سال‌های آغازین به روش کمی و جامعه‌شناختی و درنهایت رویکرد بومی-اسلامی گذار کرده است. حتی با فرض تجهیز شناختی تصمیم‌گیران سیاسی، موضوع اصلی توانایی تغییر دادن پس از شناخت است. حال آنکه علاقه اصلی سیاستمداران و سیاست‌گذاران متوجه معرفت‌استقرائی و تجربی و برآیندی از تجربه شخصی و نه تلاش منظم تحقیقاتی است. از سوی دیگر، اعتقاد به ماهیت استعلایی قدرت در ایران منجر به انکار مدخلیت علم سیاست در تصمیم‌گیری سیاسی شد. علاوه بر آن، تسلط الگوی ناپلئونی بر حوزه‌های آکادمیک و دانشگاهی منجر به نظارت و کنترل دانشگاه توسط دولت و نهادهای حاکمیتی شده است.

درنهایت، علم سیاست در ایران به‌عنوان علم سیاستی نیست که با پیکره نظام سیاسی و جامعه پیوند داشته باشد. بلکه به دلیل عدم پاسخگویی به تحولات اجتماعی، دچار خلاء و خلسه شده است. در بیان دیگر، نوعی گسیختگی بین علم سیاست و تحولات سیاسی نوین به وجود آمده است. بنابراین، ناکارکردی بیرونی علوم سیاسی در ایران و تلاش برای ملی کردن و ایدئولوژیک‌سازی علوم منجر به قبض معرفتی و رکود روشی شده است، تا جایی که کمتر توانایی تحلیل موضوعات سیاسی جاری را دارد.

منابع

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۶). *ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام*. تهران: طرح نو.
- باوی، محمد (۱۳۷۷). وضعیت رشته علوم سیاسی در ایران. *علوم سیاسی*، ۱(۳)، ص ۲۸۶-۳۱۰.
- چیلکوت، رونالد (۱۳۷۷). *نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای*. ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۹۱). آسیب‌شناسی رشته علوم سیاسی در ایران. *راهبرد فرهنگ*، شماره ۱۹، ص ۷۸-۵۳.
- خرمشاد، محمدباقر (۱۳۸۶). لزوم تعالی جایگاه علوم انسانی. در: *مجموعه مقالات علوم انسانی از دیدگاه صاحب‌نظران*. به کوشش فیروزه اصغری. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۹). *روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل*. تهران: فرزانه روز.

- Azghandi, A. (۲۰۰۰). Political Science in Iran: A Critical Analysis. *An Iranian Quarterly*, ۱(۴), p. ۱۵۳-۱۶۴.
- Haas, M. (۲۰۱۷). *Political Science Revitalized*. London: Lexington.
- Larmore, Ch. (۲۰۱۳). What is Political Philosophy? *Journal of Moral Philosophy*, ۱۰(۳), p. ۲۷۶-۳۰۶.
- List, Ch. & Valentini, L. (۲۰۱۷). *What Normative Facts Should Political Theory be about Philosophy of Science Meets Political Liberalism*. Graduate Workshop in Political Philosophy, Hamburg, July.
- Lupia, A. (۲۰۰۰). Evaluating Political Science Research: Information for Buyers and Sellers. *Political Science and Politics*, ۳۳(۱), p. ۷-۱۳.
- Merriam, Ch.E. (۱۹۷۰). *New Aspects of Politics*. Chicago: University of Chicago Press.
- Stein, M.B. (۱۹۹۵). Major Factors in the Emergence of Political Science as a Discipline in Western Democracies: A Comparative Analysis of the United States, Britain, France, and Germany, In: David Easton, John G, Gunnell and Michael B. Stein (eds). *Regime and Discipline: Democracy and the Development of Political Science*. New York: The University of Michigan Press.
- Williams, B. (۲۰۰۵). *In the Beginning was the Deed: Realism and Moralism in Political Argument*. Princeton: Princeton University Press.